



عقل و جایگاه آن در عرفان و زندگی انسان

قسمت سوم : از دیدگاه عین القضات همدانی

محمد باقر آل یاسین

عین القضات همدانی که سال تولد و مرگ او را به ترتیب ۴۹۰ و ۵۲۵ هجری قمری ذکر کرده اند یکی از علما عصر خود و در هوش و ذکاوت در میان اقران خود مشهور بوده است. قاضی بر ریاضیات، علوم ادبی، فقه، حدیث، علم کلام، فلسفه و تصوف کاملاً مسلط بوده است. او در کتاب زبده الحقایق می گوید: ناچار بودم که در علم کلام خوض کنم چون غریقی که به امید خلاص، به هر خاشاکی تمسک می جوید. اگر خداوند به فضل و کرم خود مرا رهایی نبخشیده بود به پرتگاه جهنم سقوط می کردم. زیرا هر چه بیشتر کتاب های علم کلام را مطالعه می کردم تا از پستی تقلید به بلندی بصیرت مقام گیرم، مقصود خود را در آن کتب کمتر می یافتم. اساس و بنیاد مذاهب مختلف در اندیشه من به هم ریخته بود، تا این که راهنمای سرگشتگان وادی حیرت هدایت نمود

و به کرمش یاریم کرد. پس از فضل خداوند مطالعه کتاب های شیخ الاسلام محمد غزالی از سقوط در این ورطه هائل نجاتم بخشید. تقریباً چهار سال به مطالعه کتب او مشغول بودم و در این مدت از کثرت اشتغال به علوم، عجائب بسیار دیدم که سبب نجات من از کفر و گمراهی و سرگستگی و کوری گردید.

او از سنین نوجوانی محضر عرفانی مانند "برکت" را نیز که در همدان سکونت داشته دریافت می کرد. ولی بزرگ ترین حادثه زندگی و اساسی ترین محرک او برای تمام عمرش ملاقات او با شیخ احمد غزالی برادر کهنتر امام محمد غزالی بوده که در سن ۲۱ سالگی رخ داده است. او خود در این رابطه می نویسد: چشم بصیرت در من کم کم گشوده می شد در این اثناء راه هایی را که نزدیک بوده راه طلب مرا به ماوراء علوم قطع کند جستجو



برای عموم نمی باشد و درک آن قوت و همتی عالی را طلب می کند که امید است این همت برای همه رهروان راه حق حاصل شود تا از این آثار کم نظیر به زبان فارسی، استفاده نمایند .

عین القضاة که بیش از یکصد سال قبل از عزیزالدین نسفی - که در شماره قبل نظرات او در باره شناخت عقل ذکر گردید - می زیسته است نحوه ورود به بحث شناخت عقل و ابزار و عوامل لازم برای این شناخت را همانند عزیزالدین نسفی می داند .

او در کتاب یزدان شناخت چنین می نویسد : بدان که ادراکات انسانی بر چهار قسمت است : ادراک اول حس بصر است و او جز صورت بیرونی چیزی نتواند دید . او این حس اول را تقریباً معادل حس مشترک (از دیدگاه عزیزالدین نسفی) معرفی می نماید . ادراک دوم ادراک خیالی است که این قوه خیال ثابت تر از آن است که صورت محسوسات و صور خیالی ، اگر چه پیش خیال حاضر نباشد ، خیال آن را در می یابد . ادراک سوم ادراک وهمی است و آن قوی تر از دو قوت فوق است و او ادراک معانی کند در محسوسات ، مانند دوستی و دشمنی و مهربانی و خشم در گرگ و گوسفند و گربه و موش و مادر و فرزند . ادراک چهارم ادراک عقل است که این قوت عقل ، نوع آدمی را از دیگر حیوانات متمیز شده ، و با سماوات مشابَهت یافته است و اگر نه آنستی که اصل جوهر او از عالم روحانی است او ایشان را نتوانستی دریافتن و هستی خدای تعالی و یگانگی و صفات او را جز با این قوت عقل نمی توان دریافت . از اینجاست که حضرت باری تعالی پیغمبر اکرم علیه الصلوة والتحیه رابه واسطه مزید خرد (عقل) رتبت داد . در حدیث پیغمبر اکرم که : یسعی

می کردم و تقریباً یک سال در این حالت به سر بردم بدون این که بتوانم حقیقت واقعه ای را که به من روی نموده بود دریابم . تا وقتی که سرور و مولا و پیر و پیشوای ارجمندم ، پادشاه طریقت و راهنمای حقیقت ابوالفتوح احمد بن محمد غزالی را - که خدای ، اهل اسلام را به بقای او بهره مند گرداند و در مقابل احسانی که به من کرده است او را پاداش دهاد - ملاقات کردم . سرنوشت ، او را به سوی همدان که جایگاه و زادگاه من بود کشانید . از عمر من بیشتر از بیست روز در خدمت او سپری نشد که پرده سرگشتگی واقعه مذکور بالا رفت و حقیقت امر نمودار شد . آنگاه به حقیقتی دست یافتم که در برابر آن از من و خواسته های دیگرم چیزی باقی نماند ، مگر آن چه را خدا خواسته بود . من اکنون سال ها است که کاری ندارم مگر جستجوی طریقه فنا شدن در این حقیقت ، و خدا مرا یاری کند و برای انجام این هدف و مقصود یاری دهد .

آثار به جا مانده از عین القضاة که به زبان فارسی می باشند عبارتند از :

- ۱ - تمهیدات که به اعتقاد عده ای ترجمه کتاب زبده الحقایق است که به زبان عربی می باشد .
- ۲ - نامه های عین القضاة (در سه جلد) .
- ۳ - شکوی الغریب
- ۴ - رساله یزدان شناخت
- ۵ - رساله لوائح

آثار فوق درس عرفان و سلوک بوده و مخاطب آنها سالکین می باشد . این آثار به خلاف مثنوی معنوی مولانا که همه اقشار از سالکین و غیره از آن بهره متناسب با حال خود می برند همانند بسیاری از آثار دیگر عرفانی قابل استفاده



سمائی و لا ارضی و لکن یسعی قلب عبدی المومن ، من در زمین و آسمان نمی گنجم ولی در قلب مؤمن می گنجم . معنی قلب این جا قوت عقل خواهد بود که نخست ازو تأثیر به دل آدمی می رسد از اجزای بدنی، پس آن گاه به دماغ و آن گاه به دیگر اعضاء . " ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب . همانا در این مورد تذکری است برای کسی که او را قلبی است ، سوره ق آیه ۳۷" . و این قلب را نفس ناطقه انسانی خوانند و او در تن آدمی نیست بلکه نظری دارد به تن آدمی و نظری دارد به عالم ملکوت .

با کمی دقت در موارد فوق این گونه استنباط می شود که

خوانند نه از بهر آن که او دریابنده است بلکه از بهر آن که او محرک است از دریابنده و چنانکه قوت محرکه در حیوان یا از بهر طلب چیزی است، یا گریختن از چیزی هم چنین قوه محرکه که در انسان است از بهر کاری است نیکو یا از بهر کاری است سودمند. و این قوت (در کار کننده) در حیوان



عین القضاة قلب را در آیات قرآن کریم معادل نفس ناطقه انسانی و یا همان روح انسانی می داند که عزیزالدین نفسی آن را از عالم جبروت می داند و در بررسی احادیث مختلف در مورد خلقت اول در مقاله شماره قبل، او عقل اول و روح و جوهر اول و نور را اسامی مختلف یک چیز دانسته است. عین القضاة چنین ادامه می دهد : و



الهی است و در انسان عقلی و هر دو قوت در انسان موجود است .

نفس انسانی (روح نفسانی) دو روی دارد: یک روی در عالم علوی تا تشبه کند به نفوس سماوی و از این جا طلب کمال نماید و دیگری سوی عالم سفلی تا اینجا تدبیر کند بدن را که آلت او است . از جهت مشابهت او به نفوس سماوی، او را آلتی داده اند مخصوص بدان عالم و آن فطرت (معرفت) است و از بهر اداره کردن بدن او را آلتی دیگر داده اند تا بدان آلت به کمال رسد و آن قوت عمل است و مجموع هر دو قوت ، قوت عقل است .

نفس ناطقه انسانی یا همان روح انسانی ، جوهری است روحانی و قسمت پذیر نیست . او جوهر است که او را تعلق به جسم است که این جسم بدن اوست ؛ همچون تعلق خادم به مخدوم . و جسم آلتی تسخیر شده است توسط نفس ناطقه و نفس (روح نفسانی) استعمال کننده آن آلت است . و چون بدن باطل گردد این نفس ناطقه بر حال خویش بماند ابدالابد از بهر آن که جوهر است قائم به ذات خویش و مجرد از ماده .

عین القضاة معتقد است جوهر بر سه گونه است : عقل ، نفس ، جسم .

جوهر اول عقل است ، عقل در ذات خویش تمام است و تأثیر او در نفس است . **جوهر دوم جسم است** و تأثیر او از نفس است ، **جوهر سوم نفس است** و تأثیر او در جسم و متأثر شدن او از عقل است . پس عقل که جوهر اول است در ذات خویش تمام است و شریف ترین جوهر است . نفس که پس از عقل شریف ترین جوهر است از عقل کمال می پذیرد و جسم را کمال می دهد و جسم جوهری است کمال پذیرنده از نفس . دلیل بر وجود

اجسام ، حواس است و دلیل بر اثبات عقول ، نفوس . **آدمی عالم صغیر است** . عین القضاة نیز مانند نسفی

معتقد است انسان عالم صغیر است . او در یزدان شناخت می نویسد : چون در عالم ترکیب که عالم کون و فساد است مزاجی پدید می آید به فرمان حق تعالی که مستعد قبول صورت از واهب الصور از آن عالم بود، اول ضعیف تر بود و ملایمتر آن مزاج را ، تا معتدل تر می شود ، و شریفتر و قوی تر می گردد چنانکه نخست صورت جماد می پذیرد پس از آن صورت نبات ، پس از آن حیوان و پس از آن انسان ، و او شریف ترین موجودات است در این عالم و نفس انسانی که در وی عقل مستفاد حاصل می گردد آخر موجودات است از عالم عنصر ، به حکم این که آخر این عالم به اول آن عالم پیوسته باشد . و این معنی یکی است از حکمت های بدیع و عجیب باری تعالی که اگر این حالت نبود (در نفس انسان عقل مستفاد حاصل نشدی) هرگز آدمی خدای تبارک و تعالی و فرشتگان را نتوانستی دریافت . اکنون باید دانست که هر چه اندرین عالم هست بیشتر آن را مثل و مشابهی اندر آن عالم هست اگر چه این عالم در مقایسه با آن عالم سخت ضعیف و حقیر است . کامل ترین موجودات که او را اندرین عالم با آن عالم نسبت و مشابهت است آدمی است . و بدین سبب او را عالم کوچک (صغیر) خوانند و به حکم آن که خواص عالم روحانی و جسمانی در هم زده اند و نمودار مختصر که آدمی است از او با هم آورده اند .

" سنریمه ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ... ما آیات و حکمت خود را در آفاق و نفوس انسان پراکنده ساختیم تا روشن گردانیم به آن ها که خدا و آیاتش بر حق است.... (سوره شورا آیه ۵۳) "

اختلاف نفوس انسانی از مبداء است.

عین القضاة نیز مانند مولانا معتقد است که اختلاف نفوس از مبداء است. او می نویسد: ببايد دانست که نفوس انسانی که از مبادی فایض می شود بر چند قسم اند و اختلاف احوال ایشان چون قوت و ضعف و شرف و خست، اختلاف مبادی است به حکم آن که معلول مناسب علت تواند بودن و آن حالات ایشان طبیعی است و ایشان در جوهریت مختلف افتاده اند. ایشان در اضواء (نورها) و اجرام و ثبات و حرکات (کواکب و سیارات) مختلف اند که جوهر ایشان در ذات اختلاف دارد.

چگونه نفوس انسانی از عقل فعال صورت معقولات را

کسب می کند؟

نفوس انسانی در ابتدای آفرینش و اتصال او به بدن انسان ساده می باشد پس از آن جوهر عقل، نفوس انسانی را از قوت به فعل در می آورد و او عقل فعال است که واهب الصور است موجودات این عالم را و مدبر عالم کون و فساد اوست و او فیض از باری تعالی می پذیرد به واسطه دیگر عقول که فرشتگان مقربتر اند. اکنون گوئیم تابش نور عقل فعال که بر نفس انسانی افتد تا او را مدبرک همی گرداند تا به واسطه آن صورت معقولات را درک همی کند همچون مثال تابش آفتاب است که بصر را مدبرک همی گرداند تا به واسطه او محسوسات جسمانی ببیند. هم چنان که بصر مدبرک به قوت است و به واسطه آفتاب و نور او به فعل همی آید، نفس انسانی به واسطه عقل فعال و تابش نور او فعال همی گردد. اما قصوری که هست از قابلات و مستعدات است که به سبب ترکیبات این عالم کون و فساد ایجاد گردیده است.

در شناختن احوال نفوس انسانی در معاد بعد از

مفارقت از بدن

نفوس انسانی همچون مثال ماده ای است که مجرد باشد از صورت؛ ولی او را دو پیوند است: یکی با این بدن و دیگری با عالم خاص خویش و همچنین او را کمالی است از این نقصان و این کمال دو صورت دارد: نظری و عملی.

کمال نظری: آن است که منقش شود به صورت های جمله موجودات عالم روحانی و جسمانی چنان که در وجود است که ابتدای آن از شناخت باری تعالی باشد و بعد از آن جوهر روحانی نخستین که فرشتگان مقرب ترین اند یعنی عقول و آن گاه شناختن جواهر روحانی دومین، که ایشان دیگر فرشتگان اند یعنی نفوس و پس از آن جوهر جسمانی سومین تا آنگاه که جمله موجودات به برهان یقینی مصور نقش شود و نفس به علم و فیض عمل صالح، با فرشتگان یکی گردد و مشابَهت یابد به صورت عالم کلی.

تو فرشته شوی از جهد کنی از پی آنک

برگ توت است که گشته است به تدریج، اطلس

کمال عملی: آن است که نفس مجرد شود از علائق بدنی و هیچ اثری از آثار بدنی از وی نماند که او را به عالم سفلی جاذبه باشد و نیز تا متصل بودن به بدن، او را لذات بدنی از حالتی به حالتی نگرداند و متاع های دنیا او را مغرور نسازد.

انواع عوالم ادراک:

آدمی تا در ادراک حسی بُود، در ادراکش خود متناهی صفت تواند بود. چه: حواس پنج گانه، یک مُدَرک ادراک تواند کرد، سمع، یک صوت ادراک تواند کرد و بصریک



به معرفت رسد او را مُدرکاتی بود که آحاد آن را نهایت نبود و عالم نامتناهی عقلی، در ادراک او متناهی گردد و هم چنین دیگر بار پای در عالم دیگر نهد که آحاد این عالم نو، چون لاتناهی عالم گذشته بود. عین القضاة در نامه بیست و پنجم از کتاب نامه های خود می نویسد: من تا عالم چهارم از این عوالم رسیده ام و این مدرکات مراسم و پس از این چندین هزار از این عوالم هست که وهم و فهم آدمی به آنجا نرسد. و این همه عالم در علم ازلی ذره ای ننماید. علم ازلی چون دریایی دان و این عوالم را کم از قطره ای در آن دریا.

کاتب کیست و مکتوب الیه کدام است و مُدرک

مکتوب الیه چه کسی می باشد؟

قاضی در نامه سی و سوم در این باره می نویسد: نبینی که دست را و قلم را تهمت کاتبی هست و از مقصود خبر نه؟ و کاغذ را تهمت مکتوب الیه نصیب باشد. ولی هیهات! هیهات! هر کاتب که نه دل بود بی خبر است و مکتوب الیه که نه دل است همچنین، و یا بلکه هر کاتب که نه حق بود و هر مکتوب الیه که نه دل بود بکار نیاید. و چنان که دست و قلم من در این میان کاتب نتوان نهاد و سمع ظاهر تو و بصر ظاهر تو مکتوب الیه نتوان نهاد و وهم و دماغ تو هم چنین و علم مزور تو هم چنین و عقل مختصر تو هم چنین. اگر دل داری دل را مکتوب الیه توان نهاد. "ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب. همانا در این یاد آوری است برای کسی که او را قلبی است، سوره ق آیه ۳۷" و کاتب را به حقیقت، حق دان و دل را کاغذ که مجرای معانی است و عقل را مترجم از آن معانی، زیرا که در عالم ملک زبان اهل ملکوت کسی فهم نتواند کرد اگر ترجمان جبروتی نباشد. آخر دیده باشی



نوع و یک مقدار و آدمی نتواند در یک نظر هزار آدمی را رنگ و شکل ببندد و همچنین نتواند که در استماع، هزار آواز بشنود و در عالم عقل، این تنگی برخیزد و به یک علم چندین هزار علوم نامتناهی او را حاصل گردد. مثلاً علم ضرب، در حساب بیاموزد و چون کیفیت این ضرب در ادراک عقلی افتاد از این یک ادراک، علم نامتناهی در خزانه دل خود جمع کرد تا هر وقت که خواهد از آن خرج کند. پنداری که او را علم بی نهایت از ادراک یک چیز حاصل شد و عموم علماء را تا اینجا راه است. و چون به ادراک عقلی رسد آحاد مدرکات او نامتناهی گردد و چون



کفر می ورزند و یا در بی عقلی می باشند موجوداتی کر و لال و یا کور دانسته و یا مانند حیوانات و حتی بدترین جانوران معرفی می نماید . به چند آیه شریفه گزیده در این رابطه توجه نمائیم :

- ان الشر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون
- یقیناً بدترین جانوران نزد خداوند کسانی هستند که از شنیدن کلام حق کر و لالند و تعقل نمی کنند . (سوره انفال آیه ۲۲)

- و مثل الذین کفروا کمثل الذین ... داستان آنان که کفر ورزیدند ، داستان آن کس است که بانگ می زند بر حیوانی که نمی شنود جز فرا خواندن بانگ را ، اینان کر و لالان و کورانند که تعقل نمی کنند . (سوره بقره آیه ۱۷۱).

- و منهم من یستمعون الیک افانت تسمع الصم و لو کانوا لا یعقلون - و بعضی از ایشان که گوش فرا می دهند به سویت ، آیا تو می توانی بشنوانی به آن هائی که تعقل نمی کنند ؟ . (سوره یونس آیه ۴۲)

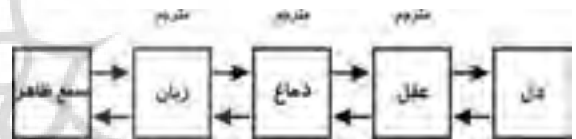
- و ما کان لنفس ان تو من الا بأذن الله و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون - و کسی از نفوس بشر نباشد که ایمان آورد به خدا مگر به اذن او و خداوند پلید قرار می دهد کسانی را که تعقل نمی کنند . (سوره یونس آیه ۱۰۰)

- ام تحسب ان اکثر هم یسمعون او یعقلون ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا - یا می پنداری که بیشترشان می شنوند و یا با خرد در می یابند ؟ آنها جز مانند چهار پایان نیستند و بلکه گمراه تر - (سوره فرقان آیه ۲۵)

در قرآن کریم در ۲۴ آیه از کلمه " تعقلون " و در ۲۱ آیه از کلمه " یعقلون " استفاده شده هم چنین از کلماتی که

عجمی زبان عربی فهم نکند الا بواسطه ترجمانی که هم عربیت داند و هم عجمیت .

اکنون بدان که دماغ من سخن دل من فهم نکند اگر عقل من در میان نبود . دماغ ملکی است و دل ملکوتی و عقل جبروتی . عقل را مترجمی دان که هم زبان دل ملکوتی داند و هم زبان دماغ ملکی و این هم چنان است که زبان و دماغ و عقل و دل . دماغ ، ترجمان است میان عقل و زبان چنانکه عقل ترجمان است میان دماغ و دل و یا همچنان است که زبان که جهان است میان دماغ و سمع ظاهر .



تو اگر در دماغ ، چیزی منظوم و معنوی بگویی هرگز سمع ظاهر هیچ از آن نشنود زیرا که سمع ، زبان دماغ نداند ولیکن نطق زبان را فهم کند و زبان ، ترجمان دماغ است .

آیا عقل آدمی در همه موارد میزان راست است ؟

عین القضات در جواب این سوال می گوید : اگر چه عقل آدمی میزان راست است ولی هر موزونی را میزان خاصی است . اگر چه قپان راست است ولی کوهی را نمی توان با قپان سنجید و شعر موزون را میزان ، ذوق آدمی تواند بود، و اگر به قپان و ترازو خواهند که بر سنجند محال بود و همچنین اوصاف حق جز به اوصاف حق نتوان سنجید که رستم را هم ، رخس رستم کشد .

نگاهی به بعضی آیات قرآن کریم در رابطه با عقل و تعقل :

در بسیاری از آیات قرآن که در رابطه با تعقل انسان ها نازل گردیده است ، کسانی را که تعقل نمی کنند و یا



چند بیشتر معنی اندیشه کردن می دهد ولی این اندیشه همه از ابزار عقل به نظر می رسد و در برخی از آیات اندیشیدن چنان به تعقل نزدیک می شود که همان معنا از آن مستفاد می گردد به مقایسه دو آیه شریفه زیر از سوره نحل توجه می نمائیم .

و من ثمرات النحیل و الا عناب تنخذون منه سکرا و رزق حسنا ان فی ذالک لایه لقوم یعقلون - و از میوه نخل های خرما و تاک های انگور بر می گیرند از آن نوشیدنی و روزی نیکو ، همانا در این آیتی است برای قومی که تعقل می کنند . (سوره نحل آیه ۶۷)

ثم کلی من کل الثمرات ان فی ذالک لایه لقوم یتفکرون - سپس بخور از تمام میوه ها سپس روان شو به راه های پروردگار خویش ، بیرون شود از شکم های آن ها (میوه ها) نوشیدنی هایی به رنگهای گوناگون که در آن ها درمانی است برای مردم و در این آیتی است برای قومی که بیاندیشند . (سوره نحل آیه ۶۹)

جمع بندی کلی از سه مقاله در مورد شناخت عقل:
آدمی در دوره حیات خود در این جهان دارای سه جوهر است :

جوهر اول : عقل فعال است که از عقل اول و از جانب خداوند به او عطا شده است . این عقل فعال را روح انسانی نیز نامیده اند که از روح اول در او دمیده شده است به گفته عزیرالدین نسفی ، این جوهر اول را به اضافات و اعتبارات به اسامی مختلف می توان نامید .

جوهر دوم : جسم است و تأثیر او از نفس است (این نفس همان جان یا روح نفسانی است)

جوهر سوم : نفس است و تأثیر او در جسم و متأثر شدن او از عقل فعال (روح انسانی)

در طیف معنایی آن ها "تعقل" می گنجد از قبیل کلمات "لایشعرون" و "ما یشعرون" . این کلمات جمعاً ۲۱ بار تکرار گردیده اند که در برخی از موارد همان مفهوم لایعقلون از آنها استنباط می شود . مانند :

۱ - " یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخادعون الا انفسهم و ما یشعرون " - فریب می دهند خدا و کسانی را که ایمان آوردند در حالیکه فریب نمی دهند جز خویشان را در حالی که خود نمی فهمند (این عدم فهم به علت کم عقلی و یا بی عقلی است) .

۲ - کلمات " تفقهون ، یفقهون ، یفقهوا و یفقهوه " که جمعاً ۱۹ بار تکرار گردیده است نیز در طیف معنایی یعقلون و تعقلون می گنجد و در برخی موارد دقیقاً همان معنی از آن مستفاد می شود . مانند این آیه شریفه : و لقد ذرانا لجنهم کثیراً من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بهاء ... - به درستی که آفریدیم برای دوزخ بسیاری از جن و آدمی را ، برای آن ها دل هایی است که نمی فهمند با آن ها و دیدگان است که نمی بینند با آن ها و گوش هایی است که نمی شنوند با آن ها مانند حیوانات می باشند بلکه گمراه تر و آن ها خود از غافلاند . (سوره اعراف آیه ۱۷۹)

همان گونه که در ابتدای این نوشتار نیز آمده است ، عین القضاة همدانی معتقد است که معنی قلب در این گونه آیات همان قوت "عقل" است . زیرا که نخست از عقل تأثیر به "دل" می رسد از اجزای بدنی و پس از آن به دماغ و آن گاه به دیگر اعضاء .

۳ - دیگر از کلماتی که در طیف معنایی تعقل می گنجد کلمات "تفکروا ، تتفکرون و یتفکرون" می باشد که جمعاً ۱۵ بار در قرآن تکرار شده است . این واژه ها هر



حقیقت انسان همین جوهر سوم ، یعنی نفس است که از جوهر اول یعنی عقل فعال متاثر می شود و بر جوهر دوم یعنی جسم تاثیر می گذارد . پس نفس را از دو جهت وابستگی است: یکی از جهت بالا به روح انسانی یا عقل فعال و عالم ملکوت و دیگری از جهت پایین به جسم و تعلقات زمین و عالم ملک . به هنگام مرگ جوهر اول که واهب الصور (صورت بخشنده) و متکی به خود است ، از نفس منفک می شود ، جسم نیز که ابزار ارتباط نفس با این جهان مادی است از او جدا می گردد . نفس که از دو جهت تاثیر و تعلق خاطر یافته است (تاثیر از روح انسانی و تعلق خاطر به جسم و تعلقات زمینی) از این تاثیر و تعلق رها یافته و به معاد می رود تا معلوم شود تاثیر او از عالم ملکوت چقدر است و تعلق خاطر او به عالم ملک چقدر؟

نتیجه را به قوه درکارکننده انتقال می دهد . قوه درکارکننده عمل و عکس العمل را از طریق تحریکات الکتریکی سلولهای مغزی (مانند کیبورد کامپیوتر) و توسط سلولهای عصبی به اعضاء و جوارح بدن می رساند (سه قوه دریابنده و درکارکننده و قوت عقل از اجزای نفس یا همان کاربر می باشند) . در واقع جسم انسان مانند یک کامپیوتر است و نفس انسان به منزله کاربر این کامپیوتر . این جهان مادی مانند وب سایت هایی است که کاربر از طریق ماشین الکتروشیمیایی خود با آن آشنا می شود ، ارتباط برقرار می کند ، از آن لذت می برد و به آن تعلق خاطر پیدا می کند . از طرف دیگر نفس انسان یا همین کاربر همواره تحت تاثیر انوار عقل فعال است . او نفس را با عالم ملکوت آشنا و به آن دعوت می کند .

مثال تصرف نفس در جسم انسان مانند یک کاربر کامپیوتر (user) است در کامپیوتر . نفس انسان کاربری است که ماشین الکتروشیمیایی بدن همانند کامپیوتر اوست . اعضاء و اجزای بدن سخت افزار این کامپیوتراند . مغز یا دماغ ram ، hard ، صفحه نمایش و کیبورد آن است . حواس پنج گانه گیرنده های این کامپیوتراند که دریافت های خود را از محیط مادی به وسیله واکنش های الکتروشیمیایی و از طریق سلسله اعصاب به مغز یا دماغ می رسانند . سلولهای مغزی پالس های الکتریکی متناسب ساطع می کنند (مانند صفحه نمایش کامپیوتر) قوه دریابنده این پالس ها را معنی نموده و به عقل می دهد . عقل که از نتیجه تابش عقل فعال در نفس ایجاد شده است و غرض از حیات انسان ، تعالی همین عقل است ، با توجه به میزان تعالی خود ، عمل یا عکس العمل مناسب را تشخیص و




خود را به جسم و این جهان مادی افزایش دهد و از تأثیر انوار عقل فعال بهره کمتری ببرد، روح نفسانی او به روح حیوانی نزدیک تر می شود. اولئک کالانعام بل هم اضل ... کسانی که مانند حیوانات هستند بلکه گمراه تر ...

مصدق نظر فوق از عین القضات :

هر چند مثال استنباط فوق در مورد جمع بندی سه مقاله از قرآن کریم و آثار بسیاری از بزرگان معرفت گرفته شده است علی ایحال مطلب زیر را از نامه های عین القضات در همین رابطه می آوریم :

علی بن ابوطالب را چون کارد زدند چرا گفت : " فُزْتُ و

هست به طریق آلت است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و تأخذ :

- ۱ - قرآن کریم
- ۲ - نامه های عین القضات همدانی
- ۳ - تمهیدات ، عین القضات همدانی
- ۴ - یزدان شناخت ، عین القضات همدانی
- ۵ - جهان شگفت انگیز مغز (مغز جهان سه پوندی)